IWO
سازمان بین‌المللی کارگران
(IWO)

پیک سیاسی

برای بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری

5
شماره ۵ | ۲۳ مه ۲۰۲۶

1 ترامپ، چین، ناتو و بحران تنگه هرمز
بحران جهانی و رقابت قدرت‌ها در خاورمیانه

2 تورم، هزینه زندگی و تشدید بحران سرمایه‌داری
تاثیر بحران بر بازتولید نیروی کار و زندگی طبقه کارگر

3 مدیریت نوین در محل کار؛ تفرقه‌افکنی نهادینه شده
محافل کارگری و بازسازی همبستگی طبقاتی

4 بسوی بازسازی انترناسیونالیسم کارگری
پیرامون انتشار پلاتفرم سیاسی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست

Crisis, war and the necessity of rebuilding workers' internationalism | Crisis, guerra y la necesidad de reconstruir el internacionalismo obrero | Crise, guerre et la nécessité de reconstruire l'internationalisme des travailleurs | Krise, Krieg und die Notwendigkeit des Wiederaufbaus der Arbeiterinternationalismus | الأزمة والحرب وضرورة إعادة بناء الانترناسيونالية البروليتارية

پیک سیاسی

نشریهٔ سیاسی تحلیلی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست

شمارهٔ ۵ | ۲ خرداد ۱۴۰۵

فهرست این شماره

ترامپیسم، جنگ امپریالیستی و بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه ۲

تورم، جنگ و بازگشت مسئلهٔ طبقهٔ کارگر ۴

مدیریت نوین در محل کار؛ تفرقهٔ نهادینه‌شده ۶

بسوی بازسازی انترناسیونالیسم کارگری ۸

internationalistworkers.com

ترامپیسم، جنگ امپریالیستی و بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه

نشست اخیر ناتو، سفر ترامپ به چین، دیدار شی و پوتین، بحران هرمز و بازآرایی شتابان ائتلاف‌های جهانی، همگی نشان می‌دهند که جهان وارد مرحله‌ای از بی‌ثباتی ساختاری و رقابت فرساینده شده است؛ مرحله‌ای که در آن نظم پیشین سرمایه‌داری جهانی در حال فرسایش است، بی‌آنکه نظم تازه‌ای بتواند جای آن را بگیرد. بحران کنونی صرفاً ادامه بحران‌های ادواری کلاسیک سرمایه‌داری نیست. سرمایه‌داری از آستانه جنگ جهانی اول وارد مرحله‌ای شد که بحران دیگر تنها از طریق مکانیسم‌های درونی بازار و چرخه انباشت مهار نمی‌شد. جنگ‌های جهانی، مداخله گسترده دولت، نظامی‌گری و تخریب سازمان‌یافته، به گرایش درونی بازتولید سرمایه بدل شدند. از همین‌جا، تکامل تکنولوژی و نیروهای مولد نیز بیش از آنکه در خدمت بهبود شرایط زندگی و گسترش رفاه اجتماعی باشد، در خدمت جنگ، کنترل، بازسازی و مدیریت بحران قرار گرفت

بحران دهه هفتاد ادامه همین بحران ساختاری بود. نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی نه راه‌حل بحران، بلکه شکل تاریخی مدیریت و به تعویق انداختن آن از طریق مالی‌سازی، انتقال تولید و ادغام چین در بازار جهانی بودند. اما از دهه نود، بحران وارد مرحله‌ای تازه شد: اکنون نه‌فقط انباشت اقتصادی، بلکه خود ساختارهای سیاسی، اجتماعی و نهادی لازم برای بازتولید سرمایه نیز دچار فرسایش شدند. بحران ۲۰۰۸ لحظه عریان این وضعیت بود؛ لحظه‌ای که نشان داد حتی بازتولید ابتدایی زندگی اجتماعی نیز زیر سلطه بحران انباشت و مالی‌سازی قفل شده است.

تشکیل اتحادیه اروپا، ایجاد ساختارهای موازی سیاسی و اقتصادی در کنار دولت‌های ملی، و جدال دائمی میان گرایش‌های فدرالیستی و کنفدرالیستی، همگی بیانگر تلاش سرمایه‌داری اروپا برای یافتن شکل تازه‌ای از مدیریت بحران بودند. اما همین روند، خود به منبعی برای تعمیق شکاف‌های سیاسی و بحران مشروعیت بدل شد. فرسایش احزاب سنتی، رشد راست افراطی، بحران پارلمانتاریسم و گسترش دولت امنیتی، صرفاً بحران‌های سیاسی جداگانه نیستند، بلکه بیان سیاسی بحران تاریخی در بازتولید سرمایه‌اند.

عروج ترامپیسم را باید در همین چارچوب فهمید. ترامپیسم نه یک انحراف موقت سیاسی، بلکه تجلی بحران تاریخی در ساختار سیاسی سرمایه‌داری جهانی و هژمونی آمریکاست. هنگامی که جهانی‌سازی نئولیبرال دیگر قادر به تثبیت موقعیت مسلط آمریکا نیست، دولت بیش از گذشته به ابزار مستقیم بازآرایی سرمایه، جنگ اقتصادی و فشار ژئوپولیتیک بدل می‌شود. فشار بر اروپا، بازتعریف نقش ناتو، جنگ تجاری با چین و بازگشت سیاست صنعتی و تعرفه‌ای، همگی بیانگر همین تغییرند.

نشست اخیر ناتو نیز بیش از آنکه نمایش انسجام بلوک غرب باشد، نشانه بحران درونی آن بود. اختلاف بر سر جنگ اوکراین، بحران انرژی، رابطه با چین و افزایش هزینه‌های نظامی، شکاف‌های درونی بلوک غرب را بیش از پیش آشکار

کرده است. گسترش ناتو به شمال اروپا و نظامی‌شدن اسکاندیناوی نیز نه نشانه ثبات غرب، بلکه بیانگر ورود بحران به قلب ساختار امنیتی اروپا است.

در سوی دیگر، دیدار شی و پوتین و گسترش همکاری‌های چین، روسیه و سازمان شانگهای نشان می‌دهد که بلوک‌های رقیب نیز در حال بازآرایی‌اند. اما این روند به معنای شکل‌گیری یک نظم پایدار جدید نیست. چین اگرچه قدرتی عظیم اقتصادی و تکنولوژیک است، اما همچنان به بازار جهانی و ساختار انباشت بین‌المللی وابسته است. روسیه نیز بیش از آنکه مرکز یک نظم تازه باشد، به بازیگری نظامی-امنیتی در دل بحران جهانی بدل شده است. از همین‌رو، بلوک شرقی هنوز بیشتر بیانگر فرسایش هژمونی غرب است تا ظهور یک بدیل تاریخی باثبات.

خاورمیانه نیز به یکی از گره‌های اصلی این بازآرایی بدل شده است. بحران هرمز، شکاف در اوپک، نزدیکی عربستان به چین، تلاش دولت‌های عربی برای بازتنظیم ائتلاف‌های منطقه‌ای و بحران جنگ در غزه و دریای سرخ، همگی نشان می‌دهند که منطقه وارد مرحله‌ای از جابه‌جایی سریع و بی‌ثبات ائتلاف‌ها شده است. نه بلوک آمریکایی قادر به تثبیت کامل موقعیت خود است و نه محور چین-روسیه-ایران توان ایجاد نظمی باثبات و جایگزین را دارد.

ایران در مرکز این تناقض قرار دارد. از یک سو، موقعیت ژئوپولیتیک و ظرفیت بازدارندگی منطقه‌ای، ایران را به بازیگری مهم در معادلات جهانی بدل کرده است. اما از سوی دیگر، این موقعیت بر بستری از بحران مزمن بازتولید اجتماعی، تورم، فرسایش خدمات عمومی و فشار دائمی بر طبقه کارگر استوار است. هزینه بازدارندگی ژئوپولیتیک و رقابت منطقه‌ای، نه از سود سرمایه‌داران بزرگ، بلکه از طریق کاهش دستمزد واقعی، گرانی، تخریب معیشت و تشدید استثمار بر دوش طبقه کارگر و زحمتکشان منتقل می‌شود.

آنچه امروز در برابر ما قرار دارد، نه حرکت جهان به سمت یک نظم تک‌قطبی باثبات است و نه گذار آرام به یک چندقطبی متعادل. جهان وارد مرحله‌ای از بازآرایی خشونت‌بار، رقابت فرساینده و بی‌ثباتی طولانی شده است؛ مرحله‌ای که در آن جنگ، دولت امنیتی، بحران انرژی و شکاف‌های ژئوپولیتیک به اجزای دائمی بازتولید سرمایه بدل می‌شوند.

نه آمریکا قادر است نظم پیشین را بازگرداند، نه چین و متحدانش توان ساختن نظمی تازه را دارند که بتواند بحران جهانی انباشت را مهار کند. از همین‌رو، هیچ چشم‌انداز سریع و کم‌هزینه‌ای برای پایان جنگ‌ها، مهار رقابت بلوک‌ها و بازگشت ثبات جهانی وجود ندارد. جهان سرمایه‌داری وارد دوره‌ای شده که در آن بحران دیگر استثنا نیست، بلکه شکل عادی حیات سیاسی و اقتصادی آن است.

در چنین شرایطی، مسئله اساسی برای طبقه کارگر نه انتخاب میان بلوک‌های رقیب، بلکه بازسازی ظرفیت مستقل سازمانیابی، همبستگی و سیاست انترناسیونالیستی در برابر جهانی‌شدن بحران سرمایه است

تورم، جنگ و بازگشت مسئلهٔ طبقهٔ کارگر

سرمایه‌داری جهانی امروز فقط از طریق استثمار روزمرهٔ نیروی کار بازتولید نمی‌شود، بلکه بیش از پیش از طریق جنگ، ویرانگری، نظامی‌سازی، سرکوب و فقیرسازی توده‌ای زندگی می‌کند. از غزه و لبنان تا ایران، از دریای سرخ تا اروپا، طبقهٔ کارگر و استثمارشوندگان به شکلی مستقیم در چرخه‌ای از جنگ، اخراج، تورم، بیکارسازی و تخریب اجتماعی گرفتار شده‌اند. آنچه دولت‌ها «امنیت»، «دفاع ملی» یا «حفظ ثبات» می‌نامند، در واقع انتقال سازمان‌یافتهٔ بحران سرمایه‌داری به زندگی طبقهٔ کارگر است.جنگ‌های امروز خاورمیانه صرفاً جنگ میان دولت‌ها یا رقابت بلوک‌های ژئوپولیتیک نیستند. آنچه در ایران، فلسطین، دریای سرخ، خلیج فارس و سراسر منطقه جریان دارد، لحظه‌ای از بحران تاریخی سرمایه‌داری جهانی است؛ بحرانی که از طریق جنگ، تحریم، تورم، بحران انرژی و نظامی‌سازی دولت‌ها به زندگی روزمرهٔ میلیون‌ها انسان منتقل می‌شود.

دولت‌ها و رسانه‌های رسمی می‌کوشند جنگ را به مسئله‌ای «ملی»، «امنیتی» یا «تمدنی» تبدیل کنند، اما واقعیت مادی چیز دیگری است: هزینهٔ واقعی جنگ را نه دولت‌ها، بلکه طبقهٔ کارگر و زحمتکشان می‌پردازند.در ایران، ترکیب تحریم، رکود، سقوط ارزش ریال، فساد ساختاری و اکنون تخریب صنایع و زیرساخت‌ها، شرایطی ایجاد کرده که می‌توان آن را بحران بازتولید اجتماعی نامید. کارگر ایرانی امروز فقط با مسئلهٔ دستمزد پایین روبه‌رو نیست؛ بلکه با فرسایش تدریجی کل امکان زندگی مواجه است. تورم مزمن، بحران مسکن، فروپاشی خدمات درمانی، گسترش قراردادهای موقت، ناامنی شغلی و سقوط قدرت خرید، زندگی میلیون‌ها کارگر را به سطح بقا تنزل داده است. جنگ این روند را تشدید می‌کند. تخریب یا اختلال در صنایع نفت، پتروشیمی، حمل‌ونقل و زیرساخت‌های انرژی فقط به معنای خسارت اقتصادی نیست؛ بلکه مستقیماً به اخراج، توقف پروژه‌ها، تعلیق تولید و گسترش بیکاری توده‌ای منجر می‌شود.

اما بحران فقط محدود به ایران نیست. در کشورهای عربی و حاشیهٔ خلیج فارس نیز طبقهٔ کارگر با شکلی دیگر از همین بحران روبه‌روست. اقتصاد این کشورها بر صادرات انرژی، تجارت جهانی و نیروی کار مهاجر ارزان استوار است. جنگ و اختلال در مسیرهای انرژی و حمل‌ونقل، همراه با افزایش هزینه‌های بیمه و ناامنی منطقه‌ای، کل ساختار اقتصادی این کشورها را متزلزل کرده است. افزایش قیمت نفت شاید درآمد دولت‌های نفتی را بالا ببرد، اما فشار واقعی باز هم به طبقهٔ کارگر منتقل می‌شود: گرانی مواد غذایی، افزایش اجاره، سقوط خدمات عمومی و تشدید ناامنی شغلی.

در این میان، میلیون‌ها کارگر مهاجر در عربستان، امارات، قطر، کویت و بحرین در موقعیتی فوق‌العاده شکننده قرار دارند. آنان فاقد امنیت سیاسی و حقوق اجتماعی‌اند و نخستین قربانیان رکود، توقف پروژه‌ها و کاهش سرمایه‌گذاری خواهند بود. برای این کارگران، جنگ نه یک مسئلهٔ ژئوپولیتیک انتزاعی، بلکه تهدید مستقیم اخراج، بی‌خانمانی و فقر است. در مصر، اردن، لبنان و عراق نیز بحران انرژی و تورم به گسترش فقر، بدهی و بیکاری منجر شده است. کل منطقه وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی اجتماعی و طبقاتی شده که پایه‌های نظم موجود را فرسوده می‌کند.

اما تأثیر جنگ به خاورمیانه محدود نمی‌ماند. سرمایه‌داری جهانی به‌شدت به انرژی، حمل‌ونقل و زنجیره‌های جهانی تولید وابسته است و هر بحران در منطقه فوراً به بحران در

کل شبکهٔ تولید و بازتولید جهانی منتقل می‌شود. افزایش قیمت نفت و گاز، موج تازه‌ای از تورم، گرانی و فشار معیشتی را در سراسر جهان دامن زده است. از اروپا تا آمریکای لاتین، از جنوب آسیا تا آفریقا، میلیون‌ها کارگر اکنون هزینهٔ جنگی را می‌پردازند که هیچ نقشی در آغاز آن نداشته‌اند.

در نتیجه، طبقهٔ کارگر جهانی بار دیگر با همان تضادی روبه‌رو می‌شود که در دوره‌های بزرگ بحران سرمایه‌داری تجربه کرده است: کاهش دستمزد واقعی، افزایش هزینهٔ زندگی، گسترش بیکاری و تشدید ناامنی اجتماعی. سرمایه‌داری بحران خود را نه از طریق کاهش سود و ثروت طبقات بالا، بلکه از طریق تخریب شرایط زندگی طبقهٔ کارگر مدیریت می‌کند. اما همین تشدید فشارهای معیشتی و اجتماعی، هم‌زمان زمینهٔ بازگشت مبارزهٔ طبقاتی را نیز فراهم می‌سازد.

این مبارزه از بیرون و به‌صورت انتزاعی شکل نمی‌گیرد، بلکه از دل همان تجربهٔ روزمرهٔ کار، گرانی، اخراج، فرسایش زندگی و ناامنی اجتماعی رشد می‌کند. برخلاف تصویر رسانه‌های بورژوایی، مبارزهٔ کارگری هرگز صرفاً «صنفی» نبوده است. حتی آنجا که کارگران به اجبار زیر پرچم خواست‌های معیشتی و اقتصادی به میدان می‌آیند، از آن‌جا که مستقیماً علیه دولت، کارفرما و نظم حاکم اعتراض می‌کنند، مبارزه‌شان ماهیتی سیاسی پیدا می‌کند. تظاهرات بازنشستگان، اعتصاب کارگران، اعتراض علیه گرانی یا اخراج، همگی در واقع لحظه‌هایی از تقابل میان کار و سرمایه‌اند، حتی اگر دولت‌ها، رسانه‌ها و اتحادیه‌ها بکوشند آن را به «مطالبات محدود صنفی» تقلیل دهند.

در بسیاری از کشورها، از جمله در کشورهای اسکاندیناوی، اتحادیه‌ها و ساختارهای رسمی مذاکره سال‌هاست که اصل «اعتراض کنترل‌شده» را به بخشی از نظم سرمایه‌داری تبدیل کرده‌اند. توافقات جمعی، قوانین ضداعتصاب و همکاری سیستماتیک اتحادیه‌ها با دولت و کارفرما، دقیقاً با هدف جلوگیری از گسترش همبستگی مستقل کارگری عمل می‌کنند. اما حتی در چنین شرایطی، هر اعتراض واقعی در محیط کار محصول روندی زنده از گفت‌وگو، نارضایتی، همبستگی و تشکل‌یابی پنهان میان کارگران است؛ روندی که اغلب دور از چشم مدیریت، کارفرما و نمایندگان رسمی شکل می‌گیرد.

اعتراض در محیط کار معمولاً از نارضایتی‌های پراکنده و بیان خواست‌های کوچک آغاز می‌شود. سپس به‌تدریج گسترش پیدا می‌کند، کارگران را به گفت‌وگو و ارتباط وامی‌دارد و شبکه‌هایی از اعتماد و همبستگی ایجاد می‌کند. نمایندگان اتحادیه و مدیران می‌کوشند این روند را در همان مراحل اولیه به کانال مذاکره و کنترل اداری سوق دهند تا از گسترش مستقل آن جلوگیری شود. اما واقعیت این است که هر اعتصاب، تجمع یا حرکت جمعی، پیشاپیش از دل ده‌ها مانع، تهدید، فشار و تلاش برای مهار عبور کرده و به سطحی از سازمان‌یافتگی و همبستگی رسیده است.

هر موج تازهٔ گرانی، اخراج و تخریب خدمات عمومی، این روندهای پنهان را تسریع می‌کند و شبکه‌های نارضایتی و ارتباط میان کارگران را گسترش می‌دهد. از همین‌جا، مبارزهٔ طبقاتی دوباره به مسئله‌ای مرکزی بدل می‌شود؛ نه صرفاً به‌عنوان واکنشی به دستمزد یا شرایط کار، بلکه به‌عنوان دفاع از امکان زندگی در برابر نظمی که بقای خود را بر جنگ، فقر و ویرانی زندگی اکثریت جامعه بنا کرده است.

مدیریت نوین در محل کار؛ تفرقهٔ نهادینه‌شده

سرمایه‌داری امروز فقط از طریق کاهش دستمزد، افزایش ساعات کار یا تخریب خدمات اجتماعی به طبقهٔ کارگر حمله نمی‌کند. در دهه‌های اخیر، خودِ ساختار محیط کار نیز به‌گونه‌ای بازسازی شده تا امکان همبستگی، ارتباط و سازمان‌یابی جمعی را محدود کند. اگر در دورهٔ فوردیسم تمرکز نیروی کار در کارخانه‌ها و مراکز بزرگ تولید، به‌طور نسبی زمینه‌هایی برای شکل‌گیری ارتباطات و تشکل‌های کارگری ایجاد می‌کرد، سرمایه‌داری معاصر کوشیده است همین ظرفیت را به‌صورت آگاهانه و سازمان‌یافته متلاشی کند.

گذار از سازماندهی فوردیستی به شیوه‌های تولید «لین» و مدیریت انعطاف‌پذیر، صرفاً تغییری فنی در فرآیند تولید نبود، بلکه بخشی از بازآرایی سیاسی و اجتماعی سرمایه علیه طبقهٔ کارگر بود. تقسیم محیط کار به گروه‌های کوچک، ایجاد سرگروه‌ها، رقابت دائمی میان کارکنان، ارزیابی فردی، قراردادهای موقت و استفاده از روانشناسی سازمان برای کنترل روابط انسانی، همگی در جهت جلوگیری از شکل‌گیری همبستگی جمعی عمل می‌کنند. سرمایه‌داری امروز نه‌فقط نیروی کار، بلکه روابط میان کارگران را نیز مدیریت می‌کند.

این روند دیگر محدود به صنعت نیست. همان الگویی که ابتدا در کارخانه‌ها و خطوط تولید به‌کار گرفته شد، امروز در بیمارستان‌ها، مدارس، بخش خدمات، حمل‌ونقل، شهرداری‌ها و حتی محیط‌های آموزشی و پژوهشی نیز تثبیت شده است. کارکنان به واحدهای کوچک تقسیم می‌شوند، مسئولیت‌ها فردی می‌شود و مدیریت می‌کوشد هر نارضایتی را به اختلافات شخصی، فرسودگی روانی یا «مشکل ارتباطی» میان کارکنان تقلیل دهد. در بسیاری موارد، اعتراضی که ریشه در فشار کاری، کمبود نیرو یا کاهش دستمزد دارد، عمداً به مسئله‌ای فردی و درون‌گروهی تبدیل می‌شود تا از گسترش همبستگی جلوگیری شود.

در کنار این بازسازی مدیریتی، اتحادیه‌ها نیز هرچه بیشتر به بخشی از سازوکار مهار اعتراضات تبدیل شده‌اند. در بسیاری کشورها، به‌ویژه در اروپا و اسکاندیناوی، ساختار مذاکرات جمعی، قوانین ضداعتصاب و همکاری دائمی میان اتحادیه، دولت و کارفرما، اعتراض کارگری را در چهارچوب‌های قابل‌کنترل نگه می‌دارد. هر حرکت مستقل و خارج از کانال‌های رسمی، به‌سرعت با تهدید، فشار حقوقی یا خطر محرومیت شغلی روبه‌رو می‌شود. از همین‌رو، فاصله‌ای فزاینده میان دستگاه اتحادیه و تجربهٔ واقعی کارگران در محیط کار شکل گرفته است.

اما با وجود همهٔ این موانع، اعتراض و مقاومت کارگری از میان نرفته است. برعکس، درست در دل همین فشارها، اشکال تازه‌ای از ارتباط و همبستگی شکل می‌گیرند. هر اعتراض واقعی در محیط کار، پیش از آنکه به اعتصاب یا تجمع علنی برسد، محصول روندی طولانی از گفت‌وگو، اعتمادسازی و شبکه‌سازی پنهان میان کارگران است. نارضایتی ابتدا به‌صورت پراکنده و فردی بیان می‌شود، سپس از طریق گفتگوهای روزمره، زمان‌های استراحت، تماس‌های غیررسمی و تجربه‌های مشترک، گسترش پیدا می‌کند و به‌تدریج به هسته‌هایی از اعتماد و همبستگی بدل می‌شود.

این روند معمولاً نوعی طناب‌کشی دائمی میان کارگران و سازوکارهای کنترل سرمایه است. مدیریت می‌کوشد نارضایتی را در همان مراحل اولیه شناسایی و مهار کند؛ از طریق سرگروه‌ها، جلسات فردی، روانشناسان سازمان یا فعالین اتحادیه‌ای که تلاش می‌کنند اعتراض را به مسیر مذاکره و کنترل اداری بکشانند. اما هر بار که بخشی از کارگران موفق می‌شوند حول خواست‌های مشترک متحد شوند، شکافی در این ساختار کنترل ایجاد می‌شود.

در چنین شرایطی، مسئله فقط اعتراض به یک دستمزد یا قرارداد مشخص نیست، بلکه بازسازی همبستگی طبقاتی در دل محیط‌هایی است که دقیقاً برای جلوگیری از این همبستگی طراحی شده‌اند. از همین‌رو، طرح خواست‌هایی که بتوانند پراکندگی را کاهش دهند و بخش‌های مختلف کارکنان را به هم پیوند دهند، اهمیت تعیین‌کننده پیدا می‌کند. نامه‌های جمعی، طومارها، شبکه‌های حمایتی، جمع‌های بحث و ارتباط با بیرون محیط کار، فقط ابزارهای تاکتیکی نیستند؛ بلکه لحظه‌هایی از بازسازی ظرفیت جمعی طبقهٔ کارگرند.

همین روند است که می‌تواند اعتراضات پراکنده را به زمینه‌ای برای ایجاد شبکه‌های پایدار کارگری در گردِ محافل مبارز کارگری و هسته‌های انترناسیونالیستی بدل کند. استفادهٔ آگاهانه از رسانه‌های اجتماعی، گروه‌های دوستی و گفتگوهای جمعی میان همکاران، این روند را تسهیل می‌کند. مباحث و گفتگوهایی که در محیط کار و در جریان تجربهٔ مشترک شکل می‌گیرند، می‌توانند در سطحی سازمان‌یافته‌تر در گروه‌های ارتباطی، چت‌های جمعی و شبکه‌های حمایتی ادامه پیدا کنند و از محدودهٔ محیط کار فراتر بروند.

امروز بسیاری از محافل مبارز کارگری، به‌ویژه در ایران و ترکیه، از همین شیوه‌ها در سازماندهی اعتراضات و ایجاد ارتباط میان کارگران استفاده کرده‌اند. در سوئد نیز این شکل از ارتباطات نقش مهمی در کشاندن اعتراضات از محیط کار به سطح جامعه، ایجاد گروه‌های حمایتی و گسترش همبستگی ایفا کرده است. این روندها به اشکال مختلف در همهٔ محیط‌های کار وجود دارند، اما در شرایط بحران جهانی سرمایه‌داری، بیش از هر زمان دیگری نیازمند آن‌اند که به اشکالی پایدارتر، آگاهانه‌تر و سیاسی‌تر تکامل پیدا کنند.

زمانی که اعتراضات محیط کار بتوانند از محدودهٔ بستهٔ محل کار فراتر بروند و به سطح اجتماعی کشیده شوند، توازن قوا نیز تغییر می‌کند. ایجاد ارتباط میان محیط‌های کاری مختلف، رسانه‌ای‌کردن اعتراضات، گسترش شبکه‌های حمایتی و پیوند مبارزات پراکنده، مبارزه را از انزوای محیط کار بیرون می‌آورد. همین روند است که می‌تواند زمینهٔ شکل‌گیری شبکه‌های پایدار کارگری و هسته‌های انترناسیونالیستی را فراهم کند.

سرمایه‌داری امروز جهانی عمل می‌کند و بحران خود را در مقیاسی جهانی بازتولید می‌کند. از همین‌رو، سازمان‌یابی کارگری نیز نمی‌تواند صرفاً محلی، پراکنده یا محدود به ساختارهای فرسودهٔ گذشته باقی بماند. بدون بازسازی همبستگی واقعی در محیط‌های کار و زندگی، بدون شکل‌گیری هسته‌هایی که بتوانند شبکه‌های مستقل کارگری را سازمان دهند، هیچ چشم‌انداز جدی برای پیشروی سیاسی طبقهٔ کارگر و بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری وجود نخواهد داشت.

اما درست همان بحران‌هایی که سرمایه‌داری را به سمت جنگ، سرکوب و تفرقه سوق می‌دهند، هم‌زمان شرایطی را نیز ایجاد می‌کنند که در آن کارگران ناگزیر می‌شوند دوباره راه‌های ارتباط، اعتماد و سازمان‌یابی جمعی را جست‌وجو کنند. از همین‌جا، مسئلهٔ انترناسیونالیسم دیگر یک شعار انتزاعی یا ایدئولوژیک نیست، بلکه به ضرورتی مادی برای دفاع از امکان زندگی و مبارزه در برابر جهانی‌شدن بحران سرمایه بدل می‌شود.

بسوی بازسازی انترناسیونالیسم کارگری

جهان سرمایه‌داری امروز وارد دوره‌ای شده که بحران، جنگ، فروپاشی معیشت، نظامی‌گری و تهاجم به طبقهٔ کارگر دیگر پدیده‌هایی موقت یا استثنایی نیستند، بلکه به بخشی دائمی از بازتولید نظم موجود بدل شده‌اند. از جنگ‌های خاورمیانه و گسترش دولت‌های امنیتی تا تورم، بیکارسازی، فروپاشی خدمات اجتماعی و تهاجم سازمان‌یافته به شرایط زندگی کارگران، همه‌چیز نشان می‌دهد که سرمایه‌داری جهانی برای حفظ خود، بیش از پیش زندگی و آیندهٔ اکثریت جامعه را قربانی می‌کند. اما هم‌زمان، بحران فقط بحران اقتصاد و جنگ نیست؛ بحران افق سیاسی نیز هست.

بخش‌های وسیعی از طبقهٔ کارگر جهانی، در شرایطی قرار گرفته‌اند که نه احزاب رسمی، نه اتحادیه‌های موجود و نه جریان‌های سنتی چپ، پاسخی واقعی به وضعیت کنونی ارائه نمی‌کنند. سوسیال‌دموکراسی، اتحادیه‌گرایی رسمی، ناسیونالیسم، اردوگاه‌گرایی و اشکال مختلف چپ ایدئولوژیک، هر یک به‌نحوی در ساختار مدیریت بحران سرمایه‌داری ادغام شده‌اند یا در تکرار فرمول‌های فرسودهٔ گذشته گرفتار مانده‌اند.در چنین شرایطی، بازسازی سیاست انترناسیونالیستی طبقهٔ کارگر دیگر یک مسئلهٔ نظری یا تبلیغاتی نیست، بلکه ضرورتی مادی و فوری است. سرمایه جهانی عمل می‌کند، بحران جهانی است، جنگ جهانی شده و زنجیره‌های تولید و بازتولید سرمایه در مقیاسی بین‌المللی به هم پیوسته‌اند. از همین‌رو، پاسخ طبقهٔ کارگر نیز نمی‌تواند در چارچوب مرزهای ملی، بلوک‌های ژئوپولیتیک یا سیاست‌های دولت‌محور باقی بماند.

اما انترناسیونالیسم کارگری را نیز نمی‌توان با شعارهای انتزاعی یا اتحادهای صوری بازسازی کرد. تجربهٔ تاریخی قرن گذشته نشان داده است که هرگاه طبقهٔ کارگر استقلال سیاسی و سازمانی خود را از دست داده، مبارزهٔ او یا در دولت، حزب، ملت و اردوگاه‌های جهانی مستحیل شده، یا به فرقه‌گرایی و حیات ایدئولوژیک جدا از مبارزهٔ واقعی سقوط کرده است. شکست انترناسیونال‌ها، شکست موج نخست انقلاب جهانی و گسست تاریخی میان نظریه و پراتیک، تنها به شکست سازمان‌ها منجر نشد؛ بلکه بخش بزرگی از جنبش کارگری را با بحران افق و بی‌چشم‌اندازی روبه‌رو کرد.

در دهه‌های بعد، مارکسیسمی که زمانی بیان نظری جنبش واقعی طبقهٔ کارگر و علم مبارزهٔ طبقاتی بود، به‌تدریج یا در ساختار دولت‌ها و احزاب رسمی جذب شد، یا به دانشی آکادمیک، تخصصی و جدا از پراتیک اجتماعی فروکاسته شد. در چنین شرایطی، بسیاری از محافل و جمع‌های مبارز کارگری، با وجود تجربهٔ واقعی مبارزه و مقاومت، فاقد چشم‌اندازی روشن برای پیوند دادن مبارزات روزمره به افقی انترناسیونالیستی و رهایی‌بخش باقی ماندند.

اما همین بحران، هم‌زمان ضرورت بازسازی دوبارهٔ سیاست کارگری را نیز پیش روی ما قرار داده است. سرمایه‌داری امروز نه‌فقط در سطح جهانی عمل می‌کند، بلکه از طریق شیوه‌های نوین مدیریت، پراکندگی نیروی کار، تفرقهٔ سازمان‌یافته، قراردادهای بی‌ثبات و کنترل دیجیتال می‌کوشد امکان شکل‌گیری همبستگی طبقاتی را تضعیف کند. از همین‌رو، بازسازی انترناسیونالیسم دیگر نمی‌تواند صرفاً در سطح بیانیه‌های سیاسی یا اتحادهای صوری باقی بماند، بلکه باید از دل تجربهٔ واقعی مبارزه، محیط‌های کار، شبکه‌های همبستگی و سازمان‌یابی از پایین شکل بگیرد.

هسته‌ها و محافل مبارز کارگری، شبکه‌های ارتباطی، جمع‌های بحث و اشکال مستقل همبستگی، امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیتی تعیین‌کننده یافته‌اند. بدون بازسازی

چنین پیوندهایی، هیچ افق واقعی برای عبور از پراکندگی و بازسازی سیاست مستقل طبقاتی وجود نخواهد داشت. اما در عین حال، این مبارزات پراکنده و شبکه‌های اولیه نیز بدون برخورداری از چشم‌اندازی روشن، بدون جمع‌بندی تجربه‌های تاریخی و بدون بازاندیشی انتقادی نسبت به شکست‌ها و دستاوردهای جنبش جهانی کارگری، در خطر فرسایش، پراکندگی یا بازادغام در ساختارهای موجود باقی می‌مانند.

از همین‌رو، ضرورت برخورداری از یک پلاتفرم سیاسی انترناسیونالیستی، که در دل تجربهٔ واقعی جنبش کارگری و از مجرای نقد شکست‌ها و دستاوردهای تاریخی شکل گرفته باشد، امروز بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. پلاتفرم سیاسی «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» که به‌زودی منتشر خواهد شد، تلاشی است در همین جهت؛ تلاشی که بر بستر بیش از چهار دهه فعالیت، مبارزه و مطالعهٔ سیستماتیک پیرامون بحران سرمایه‌داری جهانی، شکست انقلاب‌ها، مسئلهٔ سازمان‌یابی، نقد سنت‌های مسلط چپ و بازسازی سیاست انترناسیونالیستی طبقهٔ کارگر شکل گرفته است.

این پلاتفرم می‌کوشد بحران سرمایه‌داری معاصر را نه صرفاً بحرانی اقتصادی، بلکه بحرانی تاریخی در بازتولید کلی سرمایه تحلیل کند؛ بحرانی که تمامی سطوح حیات اجتماعی، از تولید و دولت تا جنگ، علم، ایدئولوژی، مهاجرت، بازتولید اجتماعی و ساختارهای سیاسی را دربرگرفته است. بر همین پایه، این متن تلاش می‌کند دگرگونی‌های نوین سرمایه‌داری، تحول سازمان تولید، دیجیتالی‌شدن، تغییر اشکال سازمان‌یابی کار، مسئلهٔ آگاهی طبقاتی، نقد اردوگاه‌گرایی، نقد اتحادیه‌گرایی مهارکننده و ضرورت بازسازی سازمان‌یابی انترناسیونالیستی را در پیوند با تجربهٔ واقعی مبارزهٔ طبقاتی بازاندیشی کند.

پلاتفرم حاضر نه وعدهٔ رستگاری می‌دهد، نه نسخه‌ای آماده برای آینده ارائه می‌کند و نه تکرار فرمول‌های ایدئولوژیک گذشته است. مسئلهٔ اصلی، بازگرداندن سیاست انترناسیونالیستی به بستر واقعی مبارزهٔ طبقاتی و پیوند دوبارهٔ نظریه، سازمان‌یابی و پراتیک انقلابی است؛ آن‌هم در جهانی که سرمایه‌داری بیش از هر زمان دیگری از طریق جنگ، تفرقه، فقر، کنترل و ویرانگری بازتولید می‌شود.

امروز بازسازی انترناسیونالیسم کارگری دیگر مسئله‌ای مربوط به آینده‌ای دور یا آرمانی اخلاقی نیست، بلکه به ضرورتی مادی برای دفاع از امکان زندگی، مبارزه و رهایی در برابر جهانی‌شدن بحران سرمایه بدل شده است. طبقهٔ کارگر تنها در صورتی خواهد توانست از پراکندگی، شکست و بی‌افقی تاریخی فراتر رود که بار دیگر خود را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از نیروی کارهای ملی، قومی و پراکنده، بلکه به‌مثابه طبقه‌ای جهانی با منافع و افقی مشترک بازشناسد.

تشکیلات کارگران انترناسیونالیست

internationalistworkers.com